



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ خرداد ۱۴۰۲

موضوع کلی: احکام قطع

مصادف با: ۴ ذی القعدة ۱۴۴۴

موضوع جزئی: تجری - مباحث اصلی تجری - مقام اول: تجری - مسئله سوم: استحقاق عقاب

در تجری - ادامه بررسی کلام محقق خراسانی و اصفهانی - امر ششم و هفتم و بررسی آنها - نتیجه

در مسئله سوم - شرح رساله حقوق - حق دست - معنای ید - حق اول (سلبی)

جلسه: ۱۰۹

سال چهاردهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم برخی از اموری که می‌تواند از دید عقل ملاک حکم به استحقاق عقوبت در مورد معصیت باشد، یکایک مورد بررسی قرار می‌گیرد. تا اینجا پنج امر را ذکر کردیم. محتمل است این امور از دید عقل به عنوان ملاک حکم به استحقاق عقوبت باشد. ملاحظه فرمودید همه این پنج امر مبتلا به اشکال بود، یعنی معلوم شد که معصیت نمی‌تواند به خاطر این امور مستلزم استحقاق عقوبت باشد زیرا هر یک محذور و مشکلی داشتند.

#### ادامه بررسی کلام محقق خراسانی و اصفهانی

##### امر ششم

امر ششم که محتمل است به عنوان ملاک از سوی عقل مورد توجه قرار بگیرد مخالفت با دستور و تکلیف مولا مع العلم بالمخالفة است. یعنی اینکه انسان معصیت کار مستحق عقوبت است، زیرا با علم به مخالفت با دستور خدا مخالفت می‌کند یعنی تکلیف مولا را می‌داند و با علم به آن مخالفت می‌کند.

##### بررسی امر ششم

این ملاک نیز مقبول نیست زیرا این فقط مختص عاصی است، ما می‌خواهیم یک ملاکی را ذکر کنیم که بتواند در تجری نیز ملاک باشد. این ملاک در مورد معصیت واقعی می‌تواند مورد قبول قرار بگیرد، زیرا کسی که معصیت می‌کند با تکلیف خدا مخالفت می‌کند و می‌داند که مخالفت می‌کند. زیرا گفتیم اگر جهل داشته باشد یا شک داشته باشد یا یقین به عدم مخالفت داشته باشد، عمل او دیگر معصیت نیست و استحقاق عقوبت نیز ثابت نمی‌شود. این ملاک در معصیت وجود دارد اما در تجری تحقق ندارد. زیرا درست است که متجری علم به مخالفت دارد، می‌داند که دارد با مولا و شارع مخالفت می‌کند (حداقل در اعتقاد خودش) اما فی الواقع با تکلیف مولا مخالفت نکرده است. زیرا تکلیف و نهی به شرب خمر متعلق شده بود و او شرب الماء کرده است، پس با تکلیف مخالفت نکرده است هر چند از دید خودش یقین دارد به مخالفت با مولا؛ وقتی که آب می‌نوشد علم به مخالفت دارد، می‌گوید من با خدا مخالفت می‌کنم پس علم به مخالفت است ولی در حقیقت مخالفت نیست و با تکلیف با مولا مخالفت نکرده است. پس این معیار نیز مورد قبول نیست.

سوال:

استاد: اگر متجری را متوجه کنید از حالت تجری برون می‌آید. او می‌داند که شرب الخمر حرام است و قطع دارد به اینکه هذا خمر. پس علم به مخالفت دارد، این عنصرش تحقق دارد، اما آیا با دستور و تکلیف مولا مخالفت کرده؟ دستور لا تشرب الخمر بوده، در حالیکه او آب خورده است.

سوال:

استاد: نه مخالفت نشده است؛ مولا گفته لا تشرب الخمر؛ اینکه خمر نخورده؛ تکلیف لا تشرب الخمر است، این آقا کاری کرده ولی آیا این کار مشمول لا تشرب الخمر است؟ نه، این دارد شرب الماء می‌کند با اینکه یقین به مخالفت دارد ولی عمل او مخالفت با تکلیف نیست.

امر هفتم

احتمال دیگر اینکه طغیان بر مولا و سرکشی و جرأت پیدا کردن بر علیه مولا ملاک حکم عقل به استحقاق عقوبت در معصیت باشد. یعنی عقل می‌گوید علت اینکه معصیت کار مستحق عقاب است این است که او طغیان در برابر خداوند کرده است.

بررسی امر هفتم

اگر از نظر عقل چنین چیزی ملاک باشد، این در تجری نیز موجود است. محقق خراسانی و همچنین محقق اصفهانی معتقدند ملاک استحقاق عقوبت در مورد معصیت از دید عقل همین امر است. اگر این باشد ما می‌توانیم بگوییم این در تجری نیز وجود دارد، زیرا متجری با توضیحاتی که دادیم معلوم شد طغیان بر مولا می‌کند، جرأت بر مولا پیدا کرده، او با یقین به اینکه این مایع خمر است آن را می‌نوشد، درست است که فعل او شرب الخمر نیست ولی خود این کار و اعتقاد او به مخالفت با مولا طغیان و نافرمانی و سرکشی است و این ملاک در تجری نیز وجود دارد. اگر این باشد عقل حکم به استحقاق عقوبت در مورد تجری می‌کند. کما اینکه محقق خراسانی و محقق عراقی<sup>۱</sup> و محقق اصفهانی<sup>۲</sup> قائل به این شده‌اند، به نظر ما هم اینچنین است، اگر ما طغیان بر مولا را ملاک بدانیم باید در تجری نیز قائل به استحقاق عقوبت شویم.

منتهی بحث این است که ملاک استحقاق عقوبت در معصیت از دید عقل باید برای ما احراز شود. عقل ما باید بتواند به ملاکات احکام دسترسی پیدا کند، بله در مورد معصیت به طور کلی ما گفتیم بدون تردید عقل حکم به استحقاق عقاب می‌کند، همانطوری که در مورد اطاعت حکم به استحقاق ثواب دارد، اصلاً لزوم اطاعت و قبیح معصیت حکم عقل است، بعد از آنکه دستوری صادر شد عقل می‌گوید بر تو لازم است که اطاعت کنی و قبیح است که معصیت داشته باشی این مسلم است ولی ملاک چیست؟ ملاک حکم عقل به استحقاق ثواب و عقاب چیست؟ آیا صرف تسلیم و انقیاد در برابر مولا یا طغیان و سرکشی در برابر او باعث می‌شود که عقل چنین حکمی داشته باشد؟ آیا از باب حق مولویت و حق طاعت عقل چنین حکمی دارد؟ آیا از این باب است که مثلاً از نظر عقل آن فعل نزد مولا مبعوض است؟ در مورد معصیت همه اینها محتمل است چه بسا این فعل یک مبعوضیت ذاتی دارد و حتی

<sup>۱</sup> نه‌ایه الافکار، ج ۳، ص ۳۰.

<sup>۲</sup> نه‌ایه الداریه، ج ۳، ص ۲۹.

جاهل هم که این کار را بکند مستحق عقاب از دید عقل است، ممکن است کسی این را بگوید؛ منتهی چون عذر دارد عقاب بر طرف می‌شود.

پس اگر این ملاک را بپذیریم در تجری نیز این ملاک وجود دارد و ما می‌توانیم حکم به استحقاق عقاب کنیم، لکن عرض شد اینکه این ملاک از دید عقل در مورد معصیت ثابت شده باشد جای بحث دارد.

اگر ما ملاک استحقاق عقوبت در باب معصیت را طغیان قرار دهیم و همین ملاک را بعینه در تجری نیز قائل شویم، آیا فرقی بین عاصی و متجری وجود دارد؟ بالاخره جای این سؤال است که چه فرقی بین عاصی و متجری است؟ یعنی کسی که خمر می‌خورد یا خدای نکرده زنا مرتکب می‌شود با کسی که یقین دارد به ارتکاب این دو عمل ولی در واقع این دو عمل را مرتکب نشده، هیچ فرقی بین این دو نیست؟

عده‌ای گفتند خیر، هیچ اشکالی ندارد، چه ایرادی دارد ما ملتزم شویم به اینکه هیچ فرقی بین عاصی و متجری نیست. بعضی معتقدند نه، بین متجری و عاصی فرق است و این فرق اگر قبول شود، در آن صورت مشکل دیگری تولید می‌کند. فوqش این است که باید بگوییم متجری درجه استحقاق عقوبتش کمتر از درجه استحقاق عقوبت عاصی است، آیا می‌توانیم ملتزم شویم به تفاوت مرتبه در استحقاق، اینکه بگوییم این بیشتر مستحق عقوبت است و آن کمتر، صحیح است؟ این ادعا نیز چندان ساده نیست که بگوییم متجری مثلا شدت استحقاقش برای عقوبت کمتر است.

علی‌ای حال باید به این نکته توجه کرد که اگر کسی معصیت کرد، یعنی با اعتقاد مخالفت کرد و از قضا مطابق واقع در آمد، این دیگر موضوعا با تجری متفاوت است و استحقاق عقوبت دارد و اینطور نیست که دو عامل در آن جمع شود اگر معصیت تحقق پیدا کرد دیگر تجری در اینجا تحقق ندارد یا اگر تجری تحقق پیدا کرد دیگر معصیت تحقق ندارد، اما اگر این دو نفر را جداگانه بسنجیم، التزام به عدم فرق بین آنها مشکل است و فرق به شدت و ضعف استحقاق عقوبت هم مشکل است.

هذا تمام الکلام فی مسئله الثالثه از مقام اول یک مقام دوم

### شرح رساله حقوق

#### حق دست

«وَأَمَّا حَقُّ يَدِكَ فَإِنَّ لَكَ تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فَتَنَالَ بِمَا تَبْسُطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْأَجَلِ وَمِنَ النَّاسِ بِلِسَانِ اللَّائِمَةِ فِي الْأَجَلِ»

عرض کردیم هفتمین حقی که امام علیه السلام به آن اشاره می‌کند حق الید است. در جلسه گذشته توضیحی اجمالی در مورد این حق دادیم. اما امروز آن را توضیح می‌دهیم. امام سجاد (علیه السلام) ابتدا به حق سلبی توجه دادند. یعنی کاری را یا عملی را دست نباید انجام دهد، آنگاه به دو اثر عمل نکردن به چنین حقی اشاره کردند، آن حق سلبی چیست؟ «فَأَنَّ لَكَ تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ» دستش را باز نکند به سوی حرام، «مَا لَا يَحِلُّ لَكَ» یعنی به سوی حرام.

#### معنای ید

«ید» هم می‌تواند معنای حقیقی آن اراده شده باشد و هم معنای کنایی آن؛ همانطور که در مورد «رجل» این نکته را گفتیم. در مورد پا گفتیم یک وقت به عنوان عضوی از اعضا کار حرام یا کار حلال می‌کند. این معنای حقیقی است، یعنی مثلا گام می‌زند برای

زیارت امام حسین (ع)، گام می‌زند برای نجات کسی از مرگ، یا گام می‌زند برای رفتن به مجلس حرام یا در زمین غضبی گام می‌زند؛ یک معنای کنایی هم دارد، معنای کنایی یعنی اینکه هر نوع ورود انسان در محدوده‌ای که حرام یا حلال است، هر تلاشی که انسان می‌کند، هر قدمی که برای رفع حاجت یک مسلمان بر می‌دارد، برای آشتی بین دو مسلمان ممکن است در منزل باشد و با تلفن این کار را بکند، از این عضو واقعا استفاده نکند، این هم سعی و تلاش برای اصلاح ذات البین است، پس یک معنای حقیقی دارد و یک معنای کنایی. ما عرض کردیم وقتی بحث این عضو به میان می‌آید ظاهرش این است که معنای حقیقی را دارد بیان می‌کند، ولی اگر آن معنای کنایی هم مراد باشد مشکلی ندارد. در مورد دست نیز همین است.

دست یک معنای حقیقی دارد، دراز کردن و بستن دست یک معنای حقیقی دارد. کسی دستش را دراز می‌کند خدای نکرده نامحرمی را لمس می‌کند، کسی دستش را دراز می‌کند از جیب کسی پول در می‌آورد یا خدای نکرده دستش را دراز می‌کند جنسی را از مغازه سرقت می‌کند، این معنای حقیقی دست و دست دراز کردن است.

یک معنای کنایی نیز دارد دست و دست دراز کردن یعنی تعرض و دست اندازی به اموال و حقوق و ناموس دیگران ولو ممکن است این دست به معنای حقیقی حرکتی نکند، ولی تعرض به اموال و حقوق دیگران در این معنا داخل است. اگر کسی مثلا وارد در یک فضایی شود که نباید آنجا وارد شود، ملک کسی است، نامحرم در آنجا هست، این می‌شود دست درازی به حقوق دیگران؛ به حریم شخصی دیگران وارد شود، این می‌شود دست درازی به حقوق دیگران، این می‌شود آن معنای کنایی، ممکن است دستهایش بسته باشد و حرکتی هم نکند ولی دست درازی محقق شود. اگر کسی خدای نکرده به اموال دیگران تعرض کند، زمین کسی را غضب کند، این هم دست درازی به مال دیگران است.

### حق اول (سلبی)

اگر ما معنای ید را اعم از معنای حقیقی و کنایی بگیریم، دست درازی نیز دو مصداق پیدا می‌کند، یک معنای حقیقی و یک معنای کنایی؛ دست درازی به معنای حقیقی یعنی اینکه دستش را دراز کند و پول کسی را از جیب یا صندوق مغازه بردارد، اما معنای کنایی دست درازی، جلوه‌ها و مصادیق گوناگون دارد، خیلی مورد برای آن می‌توانیم ذکر کنیم، اگر کسی حق کسی را تضییع کند می‌شود دست اندازی به حقوق دیگران، اگر در مال کسی تصرف کند، این می‌شود دست اندازی به حقوق دیگران.

امام (ع) می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ يَدِكَ فَإِنَّ لَكَ تَبَسُّطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ» حق دست تو این است که آن را باز نکنی، نگشایی، دراز نکنی به سوی چیزی که بر تو حلال نیست. حال اگر بخواهیم مصادیق دست درازی حقیقی و کنایی انسان را در ذکر کنیم و مواردی را ذکر کنیم، موارد زیاد است.

۱. یکی از موارد دست درازی حرام به معنای حقیقی، لمس الاجنبیه یا لمس اجنبی است. مرد لمس کند مرد نامحرم را، زن لمس کند مرد نامحرم. پیامبر فرموده است: «قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّوْنَاءِ الْعَيْنِ زِنَاهُ النَّظْرُ وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ وَالْأَذْنَانِ زِنَاهُ السَّمْعُ وَالْيَدَانِ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَالرِّجْلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> وسائل، ج ۱۸، ص ۱۳۸.

هر عضوی از اعضای انسان یک بهره‌ای از زنا دارد، زناى چشم نگاه به نامحرم است، زناى زبان سخن گفتن نابجا مثل غیبت و تهمت و دروغ است، زناى گوش شنیدن امور حرام است، آنچه که نباید بشنود و زناى دست‌ها بطش به معنای دست درازى به نامحرم است، لمس کردن نامحرم است.

۲. سرقت: سرقت با دست، ما در مورد سرقت روایات و آیات داریم که این کار حرام است و مجازات بر آن تعیین شده است و حتی حد قطع ید با شرائطی ثابت شده است، این هم مصداق دست درازى است که از آن منع شده است.

۳. یاری ظالم: اگر ستم‌گری بخواهد با قلمش حکم قتل کسی را یا مجازات کسی را بنویسد، اگر کسی مرکب برای او فراهم کند تا او بتواند او قلمش را در آن بزند تا بنویسد، یا قلم آن ستمگر را بترشد، حرام است و مجازات برای او در نظر گرفته شده؛ این خیلی مهم است، تراشیدن قلم ستمگری که می‌خواهد با آن به کسی ظلم کند، اینها جزئی است، دست درازى‌های حرام و کوچک است. در بحار این روایت نقل شده که در روز قیامت منادی ندا می‌دهد که ظالمان و یاری رسانندگان ظالمان کجايند؟ همانجا می‌گوید آن کسی که در دوات آنها ليقه ریخته (الیافی که در جوهر می‌گذاشتند) یا کیسه‌ای را برای آنها بسته یا قلمی را برای آنها تیز کرده، پس اینها را با آنها محشور کنید. خیلی عجیب است، اینقدر مسئله ظلم و ستم و همکاری با ستمکاران در نزد خداوند مبعوض است که در این حد می‌فرماید. این فراز شامل این مورد هم می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»